

توسعه و تأمین زندگی

دکتر حسین عظیمی

مقدمه

تأمین زندگی در نظام‌های مختلف اقتصادی، اساساً تا چه حد معطوف به نهادهای مختلف اقتصادی - اجتماعی است؟ این نهادها کدامند و در این میان، بیمه چه نقش و جایگاهی دارد. در این مقاله، ما سعی خواهیم کرد که در نگرشی تاریخی به این پرسش‌ها پاسخ دهیم. طبیعی است که تمام نظام‌های اقتصادی و اجتماعی در نهایت به دنبال تأمین زندگی برای افراد جامعه هستند، اما در هر نظام برای این کار ظرفیت خاصی وجود دارد و جدای از این ظرفیت نمی‌توان به تأمین زندگی مردم پرداخت. این ظرفیت‌ها نیز در اساس به این نکته باز می‌گردد که در هر نظام اقتصادی - اجتماعی، تا چه حد فضای مطلوب برای شکوفایی و خلاقیت انسان فراهم می‌شود؛ در هر نظام نیز، نهادهای ویژه‌ای برای تأمین تعبیه شده‌اند. نکته بعد این که، در دوران صنعتی امروز تأمین زندگی حقی همگانی شده است و این حق همگانی از طریق نهادهای اصلی تأمین می‌شود. این نهادها کدامند و به ویژه در اوضاع فعلی ایران چه وضعیتی دارند؟ بنابراین، به طور خلاصه در این مقاله سعی خواهیم کرد که در مورد نکات مطرح شده به بحث و بررسی بپردازیم و به ویژه بدانیم که نهاد بیمه در این میان چه نقشی دارد. با این اندیشه، از «نظام»ها آغاز می‌کنیم تا به نهادهای تأمین زندگی برسیم و در نهایت، کارمان را بر نتیجه‌گیری متمرکز سازیم.

تأمین زندگی در نظام‌های مختلف

۱. نظام ماقبل صنعتی

در این نظام که تحت عنوان‌های نظام فئودالی و شبه فئودالی و غیره درباره آن بحث و

بررسی شده و ما را در این جا با ظرایف آن کاری نیست، دو طبقه اصلی اجتماعی در جامعه وجود داشته است: طبقه ارباب یا حاکم و طبقه رعیت یا عامه. تولید اقتصادی در این نظام، اساساً کشاورزی بوده و کشاورزی در حقیقت محور تولیدی جامعه بوده است. به این صورت که کشاورزی به طور خود اتکا و خودبسا به فعالیت اقتصادی می پرداخته است. تأمین بذر، تأمین نیروی انسانی، تأمین آموزش و در واقع همه مقولات، در درون بخش کشاورزی جای می گرفت و سایر بخش ها به تبع این بخش زنده بودند. آنچه تولید را در این بخش در واقع مادر، سازمان می داده عبارت بوده است از فرمان و سنت. به عبارت دیگر، چه چیزی کاشته شود، چگونه کاشته شود و چگونه وارد فراگرد توزیع و مصرف شود، که اصولاً تحت تأثیر فرمان حکام و اربابان بوده است. بخشی را هم که فرمان سامان نمی داده سنت های اجتماعی تعیین می کرده است. بنابر این، کشاورز یا با فرمانی که دریافت می کرده، یا براساس سنت محصول را می کاشته، تولید و توزیع می کرده است. پس در این نظام، ما با دو طبقه اصلی ارباب و رعیت یا دو محرک اقتصادی سر و کار داریم: فرمان و سنت. از دیدگاه نظام توزیع، حداقل معیشتی برای رعایا باقی می مانده و مازاد اقتصادی این تولید از صحنه تولید خارج می شده و در اختیار طبقه دوم اجتماعی قرار می گرفته و رفاهی در حد نسبتاً درخور توجه برای جمعیت محدودی از جامعه تأمین می کرده است.

در این نظام، نهادهایی که تأمین زندگی خانواده را بر عهده داشته اند یا خود خانواده بوده یا ارگان هایی که مسؤولیت این کار به عهده آنان و اگذار می شده است. در مورد اول، و به ویژه در خانواده گسترده، رسم بر این بوده است که یک یا چند نفر در سن کار، فعالیت کنند و دریافتی شان را تمامی اعضای خانواده به مصرف برسانند. این روند امروزه نیز کم و بیش به چشم می خورد و نظام خانواده به هر حال تمام یا بخش عمده ای از تأمین را برعهده دارد. اما در نظام ما قبل صنعتی، نظام اقتصادی هم وجود داشت: همان تولید و توزیعی که اشاره کردیم و بخش دیگری از تأمین را به دست می داد. در کنار این دو نهاد، تعهدات نوشته یا نانوشته اربابان و حکام نیز جلب نظر می کرد که در شرایط ویژه (قحطی، سیل، زلزله و ...) کارساز می افتاد: گروه حاکم، خود را موظف می دانست که بخشی از تأمین گروه های ضعیف تر جامعه را برعهده بگیرد.

خلاصه این که در نظام ما قبل صنعتی، تأمین در سطح بسیار نازلی قرار داشت و

بسیاری از بیماری‌ها، ناشی از کمبود تغذیه مردم بود.

در شرایط کنونی، شاید در سطح جهانی، ما بیش از دو قرن است که از این نظام فاصله گرفته‌ایم. البته در همه کشورهای، این فاصله واقعاً دو قرن نیست: برخی بیش از دو قرن و بعضی فقط ۳۰ یا ۵۰ سال قبل، نظام ماقبل صنعتی را پشت سر گذاشته‌اند. به هر حال، در سطح جهانی احتمالاً بیش از دو قرن است که این نظام جای خود را به نظام صنعتی داده است.

۲. نظام سرمایه‌داری خالص

این نظام، مرحله اول گسترش جامعه صنعتی است؛ مرحله‌ای که بلافاصله جایگزین نظام ماقبل صنعتی در سطح جهان شده است. دیگری، نظام جامعه رفاه که در واقع مرحله پیشرفته‌تری از جامعه صنعتی است و امروز در بسیاری از کشورهای صنعتی مثل سوئد، انگلستان، فرانسه و غیره وجود دارد. البته کشورهای زیادی هستند که هنوز مرحله اول این نظام صنعتی را هم پشت سر گذاشته‌اند.

در نظام سرمایه‌داری خالص، طبقات اصلی اجتماعی متحول می‌شوند و دو طبقه اصلی از آن‌ها به وجود می‌آید: طبقه سرمایه‌دار و طبقه کارگر؛ چنان‌که عمدتاً در اواخر سده هجدهم، در طول سده نوزدهم و احتمالاً در اوایل قرن بیستم در جوامع اروپایی مشاهده شد. در این نظام، محرک‌های اقتصادی «فرمان» و «سنت»، جای خود را به «بازار» دادند. در واقع، به نفع شخصی تبدیل شدند. دیگر، حاکمی وجود نداشت که دستور دهد چه چیزی تولید بشود یا نشود؛ دستور از بازار دریافت می‌شد. دستور دهنده هم طبقه سرمایه‌دار بود که با اندیشه نفع شخصی می‌کوشید تا در دنیای رقابت، تولید و سود را در جهت منافع خویش سامان دهد. این نظام در واقع، نظام پی‌گیری نفع شخصی است.

همین‌جا، در داخل پراوتز، لازم است به بحث بسیار مهمی اشاره کنم که این روزها در جامعه ایران هم مطرح است: ما مدام از خصوصی‌سازی، از رقابت و از پی‌گیری نفع شخصی صحبت می‌کنیم و شاید خیلی هم به عواقب این نظام نمی‌اندیشیم و فقط بخشی از آن را می‌بینیم.

این نظام، از دیدگاه توزیع، کارگران را به طور قانونی در حداقل معیشت تثبیت و رفاه سرمایه‌داران را هم محدود کرد، اما تمرکز ثروت آن‌ها را افزایش داد و اروپا ۲۰۰ سال

(از ۱۷۵۰ تا ۱۹۵۰) عملاً شاهد رفتار این نظام بود که معمولاً اقتصاد را در سطح کلان شکوفا ولی مردم را مستأصل و بیچاره می‌کند. فقر و محرومیتی که در این نظام متوجه توده عظیم مردم می‌شود به مراتب بالاتر از فقری است که در نظام ماقبل صنعتی بود. البته خود نظام، اقتصادش شکوفا می‌شود و تولیدش به شدت بالا می‌رود ولی اتفاق هولناکی می‌افتد و جامعه وارد چرخه عجیبی می‌شود: تولید می‌کند برای سرمایه‌گذاری بیشتر؛ سرمایه‌گذاری می‌کند برای تولید بیشتر؛ و بازار بیشتر تولید می‌کند برای سرمایه‌گذاری بیشتر: چرخه انباشت سرمایه، نه چرخه رفاه و تأمین زندگی برای جامعه. در نظام سرمایه‌داری خالص، به تدریج قشرهای مختلف مردم به کارگران تبدیل می‌شوند؛ معمولاً تکنولوژی ساده است و پیچیدگی زیادی ندارد، در نتیجه کارگران نیز به تخصص بالایی نیاز ندارند دستمزدها در حداقل معیشت تعیین می‌شود؛ عرضه نامحدود کار وجود دارد؛ ذخیره بیکاران همیشه پابرجاست و مقررات عمومی هم برای تعیین حداقل دستمزد و سایر نظامات وجود ندارد. مزد، همان‌طور که در اقتصاد کلاسیک خوانده‌ایم؛ با قانون آهنین خود، حداقل معیشت را برای اکثر افراد تثبیت می‌کند. حتی به سرمایه‌داران نیز خیلی اجازه نمی‌دهد که وارد مصرف شوند، به طوری که عمدتاً مازاد را به سرمایه‌گذاری بر می‌گردانند.

در این نظام، جالب است که فقط دو نهاد تأمین و وجود دارد: نظام خانواده و نظام اقتصادی. این جا، نهاد سوم که تعهدات نوشته یا نانوشته اربابان بود از بین رفته است. به این صورت است که نظام سرمایه‌داری خالص، با وجود افزایش شدید تولید، از دیدگاه تأمین زندگی جامعه را به شدت دچار بازگشت و نزول می‌کند. نتیجه نهایی از نظر تأمین، نه از لحاظ تشکیل سرمایه، فقر و استیصال عمومی و تمرکز ثروت در دست گروهی محدود است.

تا این جا هم هنوز برای سایر نهادهای تأمین و از جمله نهاد بیمه در جامعه، جایگاهی وجود ندارد.

۳. نظام جامعه رفاه

بیش از ۴۰ سال از عمر این نظام نمی‌گذرد اما در عین جوانی در کشورهای صنعتی امروز نهادینه شده است؛ به طوری که اگر ژرف نگرانه به چشم انداز تاریخی آن ننگریم، هرگز باورمان نمی‌شود که این جوامع قرن‌هاست با چنین نظامی زندگی می‌کنند: این ۴۰

ساله ریشه در اعماق دارد. در واقع، این جوامع قرن‌هاست که به صورت فرهنگی با این نظام زندگی می‌کنند.

ویژگی اصلی نظام جامعه رفاه، سر برآوردن طبقه متوسط است؛ «متوسط» از نظر درآمد. طبقه اجتماعی همیشه در رابطه با تولید و در رابطه با روابط تولیدی تعریف می‌شود. نکته اصلی این است که انباشت سرمایه‌ای که در نظام سرمایه‌داری خالص شکل می‌گیرد و آن پیچیدگی که در تکنولوژی ایجاد می‌شود، نیاز تازه‌ای برای کارکنان متخصص مطرح می‌سازد. طبقه متوسط از این نیاز ریشه می‌گیرد؛ بنابراین، طبقه متوسط ناشی از انباشت سرمایه، پیچیده شدن تکنولوژی و نیازمند شدن تولید به تخصص‌هاست. با پیدایی این نیاز طبیعتاً انسان‌ها از نیروی کار به سرمایه انسانی تبدیل می‌شوند. به عبارت دیگر، در واحدهای جدید تولیدی، چه در خدمات و چه در کارخانه‌ها، به سادگی نمی‌توان هرکسی را به کاری گمارد. هر نیروی کار، یعنی کسی که به سن کار رسیده است، باید از یک فراگرد آموزشی بگذرد؛ فراگردی که ممکن است کوتاه مدت یا طولانی مدت باشد. بدین مفهوم که نیروی کار به سرمایه انسانی تبدیل شده و طبیعی است که عرضه و تقاضای متخصص، دیگر تابع عرضه و تقاضای نیروی کار نیست.

در این جا معمولاً، لاقفل در مراحل اولیه، ما با عرضه مازاد مواجه نیستیم و در این شرایط، طبیعی است که دستمزدها بالاتر از حداقل معیشت تعیین می‌شوند. این تخصص، خودش به تدریج طبقه متوسط را ایجاد می‌کند که مزدش بیش از حداقل معیشت است و لذا می‌تواند به طور جزئی وارد فراگرد پس‌انداز و سرمایه‌گذاری شود. بنابراین، طبقه متوسط بنیان خودش را از انباشت سرمایه و پیچیدگی تکنولوژی می‌گیرد. از مسیر آموزش می‌گذرد و به مسیر اقتصاد، پس‌انداز و سرمایه‌گذاری می‌آید. بدین ترتیب، بخشی از سرمایه‌گذاری‌های جامعه هم در اختیار این طبقه قرار می‌گیرد و اگر فرصت پیدا کند - که در آن جوامع پیدا هم کرده است - به تدریج بخشی از دولت را هم در اختیار می‌گیرد. یعنی پس از ریشه گرفتن از انباشت سرمایه و پیچیدگی تکنولوژی، گذشتن از مسیر آموزش، پس‌انداز و مالکیت‌های محدود، به صحنه سیاسی وارد می‌شود.

گسترش این طبقه است که نظام اقتصادی سرمایه‌داری خالص را به نظام جامعه رفاه

تبدیل می‌کند. به تدریج، ارزش‌های این طبقه حاکم می‌شود و در این جامعه است که تأمین، به حق همگانی همه افراد تبدیل می‌شود. به عبارت دیگر، این جاست که فلسفه اصالت فرد جایگاه اولیه خود را پیدا می‌کند. انسان‌ها به اعتبار این که انسان زاده شده‌اند اصالت پیدا می‌کنند و به اعتبار این که انسان هستند حق تأمین دارند. این‌ها ارزش‌های طبقه متوسط است، نه آن طوری که بعضی‌ها تصور می‌کنند. نه، طبقه متوسط به معنای آن نیست که عده‌ای صاحب پول مختصری شوند.

در مورد ایران نیز گاهی این اشتباه پیش می‌آید. قبل از انقلاب در ایران، طبقه متوسط به طور وسیعی ایجاد شد و بعد هم از بین رفت. در واقع، درآمد نفت بود که گروهی با وضعیت اقتصادی بهتر ایجاد کرد، در حالی که طبقه متوسط باید به طور بنیانی از پیچیده شدن تکنولوژی، انباشت سرمایه و تخصص‌ها به وجود آید.

باری، در نظام جامعه رفاه، صرف بازار به تولید فرمان نمی‌دهد. این جا دولت و بازار در کنار هم قرار می‌گیرند؛ البته بازار هنوز نقش عمده‌ای دارد ولی دیگر این نقش، نقش انحصاری در ساماندهی اقتصادی نیست و دولت بیش از آنچه تصور می‌رود ننگه دارنده، نگهبان و حافظ ارزش‌های همین طبقه متوسط وسیع متخصص تکنوکرات است. از حیث نظام توزیعی هم، قوانین قبلی به هم می‌ریزد. طبیعی است که درآمد طبقه متوسط نه تنها از کار، بلکه بخشی از کار و بخشی از سرمایه حاصل می‌شود، دستمزدهای طبقه متوسط و هم‌چنین کارگران، بالای حداقل معیشت قرار می‌گیرند اما تمرکز ثروت هنوز وجود دارد؛ چون بازار هنوز جایگاه خویش را دارد.

در نظام جامعه رفاه، نظام اقتصادی برای تأمین، تقویت می‌شود و در نهایت، نهادهای تأمین زندگی لااقل به پنج نهاد گسترش می‌یابند: نظام خانواده و نظام اقتصادی هنوز وجود دارند ولی جایگاه بسیار مهم‌تری پیدا می‌کنند. نهاد سوم، بیمه‌های آزاد یا تجاری هستند که شروع به رشد و نمو می‌کنند. چون هرکس در محل کارش ناگزیر است نوعی از بیمه‌ها را بپذیرد، بیمه‌های اجتماعی هم مطرح می‌شوند و نهاد چهارم که تأمین اجتماعی است و مسؤولش دولت، پدیدار می‌شود. به عبارت دیگر، تأمین زندگی که حقی همگانی شناخته شده است، اساساً بر دوش خانواده، نظام اقتصادی، بیمه آزاد و بیمه اجباری می‌افتد و اگر چیزی باقی ماند و این چهار نهاد توانستند آن را برای افراد تأمین کنند، دولت در نقش پرکننده شکاف ظاهر می‌شود: این هم نهاد پنجم.

امروزه در کشورهای صنعتی، هر سال خطی به نام «خط عرف زندگی» ترسیم

می‌شود و افرادی که بتوانند ثابت کنند که آن چهار نهاد، این خط و حداقل از زندگی را برایشان تأمین نمی‌کنند به خودی خود مشمول نظام تأمین اجتماعی می‌شوند، که غیر از آن چهار نهاد است و دولت به طرق مختلف خودش را مسؤول می‌داند که این تأمین را به آن‌ها بدهد. طبیعی است که هرچه آن چهار نهاد بهتر کار کنند نظام تأمین اجتماعی دولتی الزاماً کوچک‌تر می‌شود و نقش محدودتری پیدا می‌کند. بنابر این، صحبت از این که دولت را کوچک یا بزرگ کنیم، اصلاً به اختیار و سلیقه ما نیست. دولت زمانی کوچک خواهد شد که نظام اقتصادی کار کند و شکوفا شود؛ نظام بیمه‌های آزاد و تجاریش و نظام بیمه‌های اجباریش گسترش پیدا کنند و بتوانند به درستی کار کنند. هرچه این نظام‌ها کارتر، گسترده‌تر و پویاتر کار کنند دولت کوچک‌تر خواهد شد.

این از ویژگی‌های خاص ماست که حتی در شرایط رکود اقتصادی هم به دنبال کوچک کردن دولت هستیم. خیلی هم کوشش کردیم ولی نتوانستیم. نتیجه نهایی این نظام، برخورداری عمومی مردم از تأمین و امنیت است، حذف فقر و محرومیت است. در این نظام، مردم نه تنها تأمین می‌شوند بلکه این احساس نیز در آن‌ها از بین می‌رود که تأمین‌شان هر لحظه در خطر نابودی است و دیگر ناگزیر نیستند که شبانه‌روزی یا دست کم ۱۶ ساعت در روز کار کنند. البته این بدان معنا نیست که در خیال پروری فرو رویم و گمان کنیم که نظام جامعه رفاه همه مشکلات خود را حل کرده است.

امروز در جوامع صنعتی، بعد تولید به شدت غیر انسانی است، یعنی انسان‌ها در خطوط تولید عمدتاً ابزار و وسیله سرمایه‌ای هستند. هرچند که در خطوط تولید هم اقداماتی به عمل آمده است و انسان‌ها در محل تولیدشان هم حقوقی پیدا کرده‌اند و برای مثال، کارفرما حق ندارد در فضای غیر بهداشتی یا بیش از ساعت‌های تعیین شده کسی را به کار گیرد. با این همه، هنوز در خطوط تولید جامعه رفاه، زندگی انسان‌ها به شدت غیر انسانی است.

آنچه این نقص را جبران می‌کند این است که وقتی انسان‌ها از خط تولید خارج می‌شوند در بخش تأمین و برخورداری، مسائل‌شان تا حدی زیادی حل شده است. برای مثال، در ژاپن هدف این است که انسان خط تولید از مصیبت بردگی تولید رها شود. به همین دلیل، در صدند که در آینده، خطوط تولید یا کارخانه‌ها را از ژاپن خارج کنند تا انسان‌ها بتوانند به تولید و صدور خلاقیت، طراحی، علم، فن و تکنولوژی پردازند، نه به صدور خود تولید. به عبارت دیگر، جامعه رفاه به این می‌اندیشد که در مقطعی در آینده،

تولید و خطوط تولیدی را به کشورهای توسعه نیافته منتقل کند و تأمین مصرفی خویش را با تأمین در خط تولید همراه سازد. میدان دادن به ربات‌ها و سپردن کار تولید به آن‌ها، در جهت تحقق همین هدف است؛ این که، انسان در مجموع از بردگی تولید و تأمین، هر دو، آسوده شود. البته این کار به زمانی بس طولانی نیاز دارد.

نقش نهاد بیمه و ایجاد تأمین برای خانواده

تا این جا در یک تحلیل بسیار فشرده تاریخی سعی کردیم نشان دهیم که جایگاه نهاد سوم یعنی بیمه در ایجاد تأمین برای خانواده کجاست و چگونه به یکی از نهادهای پنجگانه تأمین در جوامع تبدیل می‌شود. در این خصوص، ابتدا ضروری است که چند جمله درباره تحول بیمه‌ها در شرایط رکود و رونق اقتصادی بیان شود. نظام خانواده معمولاً در شرایط فقر و رکود اقتصادی قدرت بیشتری می‌گیرد در حالی که در شرایط رونق اقتصادی و بازده وسیع تولید، نیاز جامعه به تأکید بر این نهاد چندان زیاد نیست. در شرایط فقر، درماندگی، رکود و پایین بودن بازده، طبیعی است که نهاد خانواده برای تأمین افراد اهمیت بیشتری پیدا می‌کند، ولی البته امکاناتش هم محدود می‌شود. در ایران هم متأسفانه به علت این که ما در دوران‌های رکود اقتصادی و بازده پایین قرار داریم هنوز نهاد خانواده طبیعتاً یکی از نهادهای اصلی تأمین زندگی است و خانواده‌هایی نیز که ابزاری برای تأمین در اختیارشان قرار گرفته است محدودند. نظام اقتصادی کشور نیز متأسفانه بازده و شکوفایی لازم را ندارد. این نهاد هم نقش خود را در تأمین زندگی، آن طور که باید و شاید نتوانسته است به عهده بگیرد. میلیاردها دلاری هم که وارد اقتصاد ما شد و سرمایه‌گذاری‌هایی صورت گرفت، به علل متعدد، از جمله این که سرمایه‌گذاری‌ها عمدتاً به موجودی سرمایه‌ای کشور نپیوسته‌اند، کمک حال نشده است.

مبانی تخصصی جامعه ما به طور مصنوعی گسترش پیدا کرده است. ما بارها در این باره که ارتباط بین صنعت و دانشگاه، یا تولید و دانشگاه، محدود است بحث کرده‌ایم. طبیعی هم هست، زیرا که ما دانشگاه را جداگانه و با هدف‌های آرمانی سامان داده‌ایم و تولیدمان از انباشت سرمایه و فضای مناسب تولیدی برخوردار نبوده است. نظام ما متأسفانه کارایی کافی ندارد. با همه فعالیت‌هایی که در مدت حدوداً ۱۰ سال اخیر صورت پذیرفت با تک سرفه بخش نفت کشور، اقتصادمان سینه پهلو گرفت و الآن دو سالی است که در رکود شدید اقتصادی به سر می‌بریم و هنوز هم نشانه‌ای از خروج از

این رکود به چشم نمی‌خورد. متأسفانه پیش بینی هم این است که این رکود شاید تا سال آینده هم ادامه داشته باشد. خلاصه این که نظام اقتصادی ایران متأسفانه کارایی لازم را برای تأمین ندارد یا به هر حال کارایی آن محدود است، در حالی که صورت مسأله تغییر نکرده است و اساس تأمین هم چنان باید از این نظام اقتصادی بیرون بیاید.

در بحث بیمه‌های اجباری کشور، با آن که کوشش زیادی صورت گرفته است و ما سازمان تأمین اجتماعی را داریم که بیش از بیست و چند میلیون نفر از جمعیت کشورمان را تحت پوشش قرار داده است هنوز هم جامعه در مراحل اولیه است. به عبارت دیگر، هنوز مشکلات مفهومی داریم. برای مثال، ما هنوز هم فکر می‌کنیم به این دلیل به سازمان تأمین اجتماعی می‌پردازیم که وقتی پیر شدیم دریافت کنیم، در حالی که فلسفه وجودی بیمه‌های اجتماعی کاملاً با این طرز تفکر مغایرت دارد.

بحث بیمه اجتماعی بحث پرداخت‌های بین نسلی است. یعنی، پولی که من می‌پردازم و بازنشستگی که من استفاده می‌کنم، دو مقوله جدا از یکدیگرند و اصلاً ربطی به هم ندارند. آنچه در بیمه‌های اجباری مطرح است این است که ما می‌پردازیم تا پدرانمان را تأمین کنیم و فرزندان ما خواهند پرداخت که ما را تأمین کنند. این مفهوم کاملاً متفاوتی است که هنوز از دید فرهنگی به آن وارد نشده‌ایم.

تفاوت عمده بیمه آزاد و بیمه اجباری در این مفهوم است که بیمه آزاد «تعاون درون نسلی» است در حالی که بیمه اجباری «تعاون بین نسلی» است. این دو مفهوم کاملاً متفاوت است. به هر حال در بیمه‌های اجتماعی ایران خوشبختانه پیشرفت زیاد بوده هرچند مشکلات نیز فراوان است.

نظام تأمین اجتماعی در ایران دچار مسائل زیادی است و به تصور من، هنوز حتی معنای آن درک نشده است، حتی در سطوح بالای سیاست‌گذاری. برای مثال این که، اصولاً نظام تأمین اجتماعی چیست؟ سازمان تأمین اجتماعی است یا بیمه اجباری؟ نظام تأمین اجتماعی چیز دیگری است. به عبارت دیگر، به نظر می‌رسد که جامعه ما هنوز حتی اصل ۲۹ قانون اساسی را ساماندهی نکرده است چه رسد به این که پیشرفتی در آن حاصل شده باشد.

در این شرایط، حالا می‌بینیم که نهاد بیمه آزاد می‌تواند با انگیزه خصوصی کار کند و تا حد زیادی از قید مقررات بخش دولتی آزاد است؛ هرچند که آن مقررات تا حدی نیز دست و پایش را می‌بندد. به هر حال، نهاد بیمه آزاد باید بتواند بخش بیشتری از تأمین

جامعه را به عهده بگیرد، هرچند که این نهاد هم با مشکل محدود بودن طبقه متوسط مواجه است و تا موقعی که آن طبقه گسترش زیادی پیدا نکند این نهاد هم گسترش آرمانی خودش را پیدا نخواهد کرد. هرچند هنوز ظرفیت بسیار درخور توجهی برای گسترش در کشور دارد. به هر حال باید امیدوار باشیم که با گسترش بحث اندیشه‌ای و مفهومی این مسأله، زمینه‌های اصلی گسترش این نهاد را به نحوی بیش از آنچه در گذشته با آن مواجه بودیم فراهم کنیم، هرچند واقعاً زحمات زیادی نیز کشیده شده است. ■

